



سفیر گلوله‌ی مردم از تپانچه‌ی میرزا رضا کرمانی

# وضع دربار قجرها

نگارش: استاد ناصر پویان

## در دوره‌ی قاجار و به‌طور مشخص در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه، انواع مفاسد در زوایای سلطنت نفوذ کرده بود و هرکس به‌طریقی برگردی ملت ایران سوار شده و از دسترنج آنها به‌نفع خود استفاده می‌برد.

میرزاجاکرمانی (اعدام در تهران در ۱۳۱۴ ه.ق.) از مریدان متعصب سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی، ناصرالدین‌شاه‌قاجار را در زاویه‌ی حضرت‌عبدالعظیم به تاریخ جمعه ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ هجری قمری به ضرب طپانچه به قتل رسانید و در حقیقت سر یکی از مارهای فساد و تباهی ایران را قطع کرد. او هنگام بازپرسی دلایل بسیاری آورد که یکی از آنها خونخواری و بی‌رحمی و ظلم دستگاه ملیجک (که در هنگام به‌دارآویختن میرزاجاکرمانی قریب بیست سال سن داشت) بود. میرزارضا در دفاع از عمل خویش به دادگاه می‌گوید: «همه ساله برای عزیزالسلطان (ملیجک) که نه برای دولت فایده دارد، نه برای ملت و نه خدمتی انجام می‌دهد، نیم‌میلیون تومان با این خونخواری و بی‌رحمی و ظلم از مردم مفلوک درآورده، خرج او میکنند. اینها را همه‌ی مردم این شهر می‌دانند، ولی جرأت نمی‌کنند فریاد برآورند.»

ملیجک خود را چنین معرفی می‌کند: «من در سنه‌ی ۱۲۹۵ [هجری قمری] در تهران محله‌ی عباس‌آباد متولد شدم. من پسر میرزا محمدخان ملقب به امین‌الخاقان هستم. امین‌الخاقان برادر زبیده‌خانم (امین‌اقدس) بود که یکی از زوجات ناصرالدین‌شاه بود. خیلی طرف میل شاه بود. جواهرآلات و یک مقدار نقدینه و خوراک شاه بدست او بود و بسیار زن امین و درستی بود و مال شاه را خوب جمع‌آموری و ضبط‌وربط می‌کرد. از این حیث بیشتر طرف تقرب و التفات بود. اصلاً گروسی بود.»

دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز درباره‌ی ملیجک می‌نویسد که او به دلیل توجه ویژه‌ی شاه، مقام و نفوذی عجیب در دستگاه به هم زده بود و صدراعظم و جمله‌ی شاهزادگان و بزرگان او را سخت گرامی می‌داشتند، و به راستی هرچه می‌خواست می‌توانست کرد. میرزا علی‌خان امین‌الدوله (فوت ۱۳۲۲ ه.ق.) صدراعظم مظفرالدین‌شاه که مردی مطلع و نویسنده بود و می‌خواست مانند امیرکبیر اصلاحاتی به وجود آورد، پیرامون فساد، زورگویی و ستم ملیجک می‌نویسد: «دستگاه عزیزالسلطان و عمله و تبعه‌ی او چنان بود که در کوچه‌ی پشت مسجد مرحوم سپهسالار شب‌ها راه آمد و شد بسته می‌شد و هیچ زن و طفل غیر ملتجی (پناه‌جو) از آن طرف سالم نمی‌گذشت. حتی روز روشن با احتیاط می‌گذشتند. منتسبین دوایر خاصه‌ی صدارت و برادران و بستگان او

بقیه‌ی مقاله در صفحه‌ی بعد

نیز مانند مباشرین گرگ و اعضا و اصحاب خزانه و اجزای قاطرخانه و شترخانه و سکینه‌ی میدان امین‌السلطان و ارکان حکومت تجریش و زاویه‌ی مقدس شاه‌عبدالعظیم، در شرارت و هرزگی و تعرض به حقوق و ناموس مردم از یکدیگر کم نمی‌آمدند. چنانکه در سمت جنوبی تهران و سر قبر آقا مردمی که خانه و مسکن داشتند، اگر بازگشت آنها به خانه‌ی خودشان دیر می‌شد یا به ضرورتی سحرگاه از خانه بیرون می‌آمدند، از تعرض قاطرچیان ایمن نبودند. بی‌خوف و تشویش روندگان را برهنه می‌کردند و عرضها (ناموسها) عرصه‌ی تعرض بود. کارگزاران حکومت تهران نمی‌توانستند به زبان بیاورند و در مقام منع برآیند؛ چراکه رفتار آنها در حضور شاه به اغراض شخصیه وامی نمودند، مظلوم هم پناه و راه دادخواهی نمی‌دید، به هر جا که رو می‌کرد جواب یأس می‌شنید.»

ناصرالدین‌شاه روزی که در زاویه‌ی حضرت‌عبدالعظیم توسط میرزارضا کرمانی به قتل رسید (۱۳۱۳ ه.ق.) هشتادوپنج زن عقدی و صیغه با بیست‌وهفت فرزند داشت. هریک از زن‌های اصلی یک‌دستگاه عمارت و حیاط در اختیار داشت. زن‌های دیگر به تفاوت یک تا سه اتاق داشتند. زن‌های صیغه‌ای جزء هم در دستگاه زن‌های محترم ناصرالدین‌شاه می‌زیستند. همسران درجه‌ی اول شاه ماهی هفتصدوپنجاه تومان حقوق می‌گرفتند. زن‌های درجه‌ی دوم وی از دویست تا پانصد تومان حقوق داشتند. صیغه‌های درجه‌ی سوم شاه هم از حقوق و مزایا بی‌بهره نبودند و صد تا صدوپنجاه تومان مقرری دریافت می‌کردند. به دخترهای بزرگ وی هم سالی چهارهزار تومان حقوق می‌رسید. خواجه‌های حرمسرا از سفیدوسپاه در حدود نود نفر می‌شدند. شخص شاه هفت خواجه‌سرای خاص داشت. زن‌های اصلی شاه را هریک سه تا چهار خواجه‌سرا بود. زن‌های دیگر از یک تا دو خواجه داشتند و زن‌های درجه‌ی سوم خواجه نداشتند. باباها و قاپوچی‌ها بیست نفر بودند که همه از شصت سال به بالا داشتند و نظافت باغ‌ها و حیاط‌های اندرون با آنها بود. حقوق همه‌ی این آدم‌ها با گمرک بود که هر ماه تحویل اعتمادالحریم می‌شد. ناگفته نماند دلبر و دلپسند و عالیه و فاطمه‌سلطان و خاورسلطان و زینت و چند دوشیزه‌ی دیگر طرب‌ساز و نغمه‌پرداز درگاه قاجار بودند که برخی از آنها که پسند خاطر ملوکانه قرار گرفتند در زمره‌ی صیغگان درآمدند و به بانوان حرم پیوستند و از حقوق و مزایای بی‌حساب و بی‌کتاب برخوردار گردیدند. این بود وضع درباری که مسئولیت اداره‌ی کشور پهناور و کهنسالی مثل ایران را برعهده داشت. اگر فرد میهن‌پرستی همچون امیرکبیر پیدا می‌شد و می‌خواست به رتق و فتق

بقیه‌ی مقاله در صفحه‌ی بعد

امور بپردازد، دستگاه دربار و دولت را دقیقاً تحت نظارت قرار دهد، مستمری‌های بی‌جای آن‌همه سلطنه‌ها و دوله‌ها و سرتیپ‌ها و میرپنجه‌ها و امیرتومان‌ها و سرداراکرم‌ها و سردارافخم‌ها و سرداراعظم‌ها و امثال آنها را قطع و یا تنظیم نماید، همه به مخالفت برمی‌خواستند و تا او را به فرمان شاه جاهل و غافل تبعید و زندان و یا نمی‌کشتند آرام نمی‌گرفتند. به همین جهت امور مالی مملکت متمرکز نبود، مالیاتهای معوقه وصول نمی‌شد، قشون منظم نبود و اگر قشونی وجود داشت، سربازانی بودند در لباس مزدوران. دانشگاه و دانشکده‌ای بجز دارالفنون وجود نداشت، بیماری‌هایی مانند سل و آبله و وبا و طاعون مهمان ناخوانده‌ی همیشگی مردم بود. به‌علت نبودن بیمارستان و درمانگاه و داروخانه مردم اغلب برای شفایافتن به رمالان و دعانویسها متوسل می‌شدند. اما ناصرالدین‌شاه برای حفظ سلامتی خود پزشکان ایرانی و خارجی بسیاری را در دربار گردآورده بود. با این حال هنگام همه‌گیری بیماری‌هایی نظیر وبا خود شاه جلوتر از همه از تهران می‌گریخت و پس از آنکه بیماری مهلک رعایایش را گروه‌به‌گروه به گورستان می‌فرستاد و بعد به‌طور طبیعی فروکش می‌کرد با طمأنینه و آرامش و سکون قلب، همراه خیل درباریان زن و مرد و ملیجک و هم قطاران ملیجک وارد پایتخت می‌شد و بازهم کارها را با اراده‌ی خود و بی‌مشورت دیگران و مراجعه به قانون، انجام می‌داد و به عیش خود مشغول می‌شد.



حاج سیاح (راست)، زندانبان (نفر ایستاده)، میرزا رضا کرمانی (چپ)

میرزا رضا کرمانی لحظاتی قبل از اعدام